

جیمز جوئیس

نامه‌هایی به خاله ژوزفین

احمد اخوت

سخن مترجم:

... و اکنون جیمز جوئیس در خانه ابدی خود در گورستان فلوترن زوریخ خفته است. خانه‌ای که در سال ۱۹۴۱ در آن به آرامش رسید. همسرش نورا در سال ۱۹۵۵ به او پیوست. حالا زن و شوهر هر دو در یک گورستان خفته‌اند. نمی‌دانم آیا هنوز هم، مثل سال ۱۹۴۱، باغ وحش زوریخ نزدیک گورستان فلوترن است یا نه. همان باغ وحش که وقتی نورا و دیگر دوستان نزدیک جوئیس از مراسم خاک‌سپاری او بازگشتند نورا با لحن غمگینی گفت: «طفلک جیمی چه قدر تنهاست. فقط دلم خوش است که می‌تواند همان‌طور که خوابیده به صدای غرش شیرهای باغ وحش گوش دهد.»

زندگی و مرگ در غربت داستان تازه‌ای نیست. تبعیدهای اجباری، تبعیدهای خودخواسته، فرار از خود، فرار از دیگران. اما این حدیث را هر بار که از زبان دیگری بخوانیم تازه است. و حالا این روایت را از طریق نامه‌های جوئیس می‌خوانیم. داستان زندگی، آوارگی و خلاقیت کم‌نظیر نویسنده‌ای که از قفس دویلین گریخت تا در زوریخ به خاک بپیوندد. این بار نیز رابطه ما با یک زندگی، مجموعه‌ای از نامه است. نامه‌هایی

برگرفته از زندگی یک نویسنده.

ره‌آورد جیمز جویس از عصر پرشکوه اما رو به زوال نامه‌نویسی، کتاب سه‌جلدی مجموعه نامه‌های جیمز جویس است: اثری تقریباً در هزار و پانصد صفحه که آن را جویس شناس معاصر ریچارد المن گردآوری، حاشیه‌نویسی و منتشر کرده است. این کتاب چاپ گزیده‌ای هم دارد در یک جلد، با عنوان گزیده نامه‌های جیمز جویس در ۴۴۰ صفحه (انتشارات فیبر اند فیبر، ۱۹۵۷، لندن) که این نیز به همت ریچارد المن منتشر شده است. این کتاب اکنون در برابر من است و می‌خواهم از میان صدها نامه‌ای که جویس به افراد مختلف نوشته، درباره چند نامه مشخص که برای خاله‌اش ژوزفین فرستاد صحبت کنم. اما پیش از هر چیز و برای این که بفهمیم چرا جویس این نامه‌ها را برای خاله‌اش فرستاد باید به سال ۱۹۰۲ بازگردیم. در این سال جیمز (یا به قول افراد خانواده و دوستانش جیمی) جوانی است بیست و یک ساله که جز چند شعر کوتاه چیز دیگری از او منتشر نشده و به همین دلیل دست‌اندرکاران ادبیات او را درست نمی‌شناسند. او هنوز هیچ‌کدام از داستان‌های دوبلینی‌ها را ننوشته است، زیرا او نوشتن این مجموعه را در سال ۱۹۰۴ شروع می‌کند و این اثر در سال ۱۹۱۴ منتشر می‌شود. جیمی هنوز با جیمز جویس نویسنده اولیس (سال ۱۹۲۲) بیست سالی فاصله دارد. دوبلین فقیر با آن فضای سخت مذهبی متعصب (که به قول جویس جوان «صادرات دوبلین عزیز به جهان مستی کشیش لاغر بلندقد با چشمانی آبی و سرد و یخزده است») برآستی که قفسی بود برای جویس که افق‌های تازه‌ای را می‌جست. او جوان بیقراری بود که فقط دو موضوع برایش مشخص و مسلم بود: این که می‌خواست نویسنده شود و دوم این که باید هر چه زودتر از زادگاهش که آن را بسیار دوست می‌داشت و به شدت برایش ملال‌آور بود بگریزد. او از دوبلین با عنوان شهری با تپاول تمام عیار مردگان برزندگان یاد می‌کرد. او در سال ۱۹۰۲ راهی تبعیدی خودخواسته اما اجباری شد که تقریباً تمام سال‌های دوران کمال او را در برگرفت و تا سال ۱۹۴۱ (یعنی زمانی که در غربت از جهان رفت) ادامه یافت.

جویس جوان در سال ۱۹۰۲ به پاریس رفت. یک سال در این شهر ماند. بعد مدتی در شهرهای اروپا سرگردان بود (تریست، ژم، بازگشت دوباره به پاریس و بالاخره اقامت مجدد در تریست زوریخ). این گشت و گذار (و در واقع سرگردانی‌ها) تا سال ۱۹۰۶ ادامه داشت. در این سال نویسنده جوان به یک آرامش نسبی می‌رسد و در تریست زندگی

فقیرانه اما پرباری دارد. با تدریس زبان انگلیسی روزگار می‌گذرانند و سرگرم نوشتن داستان‌های دوبلینی‌هاست.

نامه‌های جویس به خاله‌اش ژوزفین (معروف به خانم ویلیام مورای) از سال ۱۹۰۶ شروع می‌شود و تا زمان مرگ خاله یعنی سال ۱۹۲۴ ادامه می‌یابد (جویس بعد از مرگ خاله‌اش در نامه‌ای به یکی از دوستان خود با تأسف چنین نوشت: «افسوس که پیوند من با دوبلین به کلی قطع شد») و حاصل این کار یازده نامه است، نامه‌هایی که در کتاب گزیده نامه‌های جیمز جویس چاپ شده است. اما من نامه‌های دیگری هم از این پسرخواهر به خاله‌اش خوانده‌ام که در کتاب گزیده نامه‌ها اثری از آنها نمی‌بینیم. در مجموع باید جویس بیست نامه به خاله‌اش نوشته باشد.

خاله ژوزفین (که با چرخش قلم بعضی از مترجم‌های کشورمان به عمه جوزفین تبدیل شده است) زنی است بلندقد، عینکی، کنجکاو؛ پیرزنی جدی با ظاهری خشن. اما بسیار مهربان: عکس‌برگردانی از میس واتسون رمان هاکلبری فین که حتماً او را می‌شناسید. در نامه همیشه گیرنده غایب است. در نامه‌های جویس، ما همه چیز را از منظر او می‌بینیم و با پاسخ‌هایی که به سؤال‌های بی‌پایان خاله‌اش می‌دهد و یا با سؤال‌هایی که جویس از او می‌پرسد خاله برایمان گوشت و پوست پیدا می‌کند و ساخته می‌شود. افسوس که ما نامه‌های خاله به خواهرزاده‌اش را در دست نداریم. بگذریم که جویس هرگز نامه‌نویسی را جدی نگرفت و از آن فقط به عنوان وسیله ارتباطی استفاده می‌کرد. اما از همین وسیله ارتباطی هم می‌توانیم نمایی از تمام آن سال‌های زندگی در غربت ترسیم کنیم.

جویس خاله ژوزفین را از صمیم قلب دوست می‌داشت و همیشه می‌گفت خاله بوی مادرم را می‌دهد، مادری که پسرش را در سن هفده سالگی تنها گذاشت و به دنیای سایه‌ها رفت. ژوزفین هم خاله بود و هم برای نویسنده جوان حکم مادر را داشت. فقط کنجکاو‌های زیاد اما بسیار طبیعی خاله پسرخواهر را گاهی کلافه می‌کرد. خاله بیچاره فقط می‌خواست از تمام جزئیات داستان‌های پسرخواهرش سر درآورد. فقط همین. این رابطه نامه‌نگاری وقتی به رمان اولیس می‌رسد (نامه‌های مربوط به سال ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳) به ماجرای جذاب و شورانگیز تبدیل می‌شود. فقط مجسم کنید خاله ژوزفین (که اتفاقاً بسیاری از آدم‌های رمان اولیس را خیلی خوب می‌شناسد و برایش آشنایند اما از کل اثر

چیزی دستگیرش نمی‌شود) بخواهد اولیس را بخواند و گیج و مبهوت بماند که این دیگر چه رمانی است و انتظار هم داشته باشد که پسرخواهرش، جیمی عزیزش، تمام ماجرا را دقیق برایش تشریح کند. بدی‌اش به این است که به قول جویس «سر این خاله نمی‌توان کلاه گذاشت» و چیزی کلی دربارهٔ رمان گفت. او همهٔ جزئیات را می‌خواهد. کنجکاوی معصومانهٔ خاله به جای خود، به جویس هم حق بدهیم که گاهی کلافه شود.

جویس کاملاً در اشتباه بود. وقتی در سال ۱۹۰۲ می‌خواست از زادگاهش بزود به خاله ژوزفین و دوستان نزدیکش گفت دوبلین را تا ابد پشت سر خود مدفون کرده‌ام. عجب خیال باطلی! نویسنده‌ای مانند او که همهٔ هستی‌اش از ایرلند بود چگونه می‌توانست همهٔ آن آدم‌ها و فضاها را پشت سر خود مدفون کند؟ معلوم است که اشتباه می‌کرد. درست است که انبانی از خاطره از آن دیار به همراه داشت اما وقتی بخواهی دربارهٔ همهٔ آن آدم‌ها داستان بنویسی نیاز به جزءنگاری داری. می‌خواهی در غربت از کشورهای بنویسی و همه چیز را زنده و ملموس و خون‌دار تصویر کنی؟ خوب به چیزهای زیادی نیاز داری. بالاتر از همه باید همهٔ جزئیات را بدانی. خودتان را جای جویس بگذارید. شما بودید این مشکل را چگونه حل می‌کردید؟ برمی‌گشتید به دوبلین؟ حتی تصور چنین چیزی برای جویس ممکن نبود.

جویس حل مشکل را به دست خاله‌اش می‌دید و می‌خواست این گره را به کمک او باز کند. پس خاله نقش رابط را به عهده گرفت و شد چشم‌های جویس. هرچه را می‌خواست دقیق و با ذکر جزئیات برایش می‌دید. فقط باید نشانی را دقیق به خاله می‌داد. می‌گفت می‌روی بالای برج فلان کلیسا، از آن بالا به طرف مشرق نگاه می‌کنی. دقیق برابم بنویس چه می‌بینی. خاله هم دقیقاً همین کار را می‌کرد. یا می‌گفت برو ببین فلان پل چند پله دارد. تعداد دقیق آنها را برابم بنویس. گاهی هم تقاضای ارسال کتابی می‌کرد. بیشتر رمان‌های عامه‌پسند و بازاری ایرلند را می‌خواست. لابد می‌خواست تمام ضرباهنگ زندگی ایرلند را در دست داشته باشد. برادرش استانیسلاوس هم برایش کتاب می‌فرستاد اما چشم‌های او فقط خاله ژوزفین بود. استانیسلاوس کنجکاو بود بداند برادرش چه می‌خواند. می‌خواست بفهمد مطالعهٔ چه کتاب‌هایی باعث شد برادرش نابغه شود. او همه جا می‌گفت برادرش نابغه است.

نامه‌های جیمز جویس به خاله‌اش دو محور اصلی دارد و در واقع ارضای دو نوع

کنجکاوی به این نامه‌ها شکل می‌دهد: از یک سو شاهد کنجکاوی‌های جیمز جویس هستیم از چگونگی جزئیات زندگی در ایرلند و از سوی دیگر باز هم جیمز جویس را می‌بینیم که سعی می‌کند مختصر و مفید (و گاهی بریده‌بریده و تلگرافی) به سؤال‌های خاله‌اش (دربارهٔ رمان اولیس) پاسخ دهد. در چند نامه‌ای که می‌خوانید سعی کردم آن نامه‌های جویس به خاله‌اش را برای ترجمه برگزینم که مبتنی بر یکی از این دو محور باشد. در ضمن حیفم آمد خاله ژوزفین نازنین فراموش شود و شما با او آشنا نشوید. پس این نامه‌ها را با هم بخوانیم:

گیرنده: خانم ژوزفین مورای

شمارهٔ ۳۷ خیابان اتات

دوبلین.

فرستنده: جیمز جویس

شمارهٔ ۲ خیابان سانیتا

تریست. زوریخ

کارت‌های ارسالی رسید. بسیار ممنونم. ممکن است باز هم از آن رمان‌های کوتاه و کتاب‌های سرود ارزان قیمت، هر نوع که باشد تفاوتی ندارد، برایم بفرستید زیرا به آن بسیار احتیاج دارم؟ این‌جا همه جز من خوبند. موضوع دیگری که می‌خواهم بدانم این است که آیا درخت‌های پشت کلیسای ستارهٔ دریا از ساحل پیداست؟ (راستی این‌ها چه نوع درختی است؟). همین‌طور ببینید مهتابی لی‌هی (Leahy) به پله‌های کنار کلیسا راه دارد و می‌توانیم از آن پایین بیاییم؟ اگر بتوانید این اطلاعات را فوراً برایم بفرستید بسیار خوشحال خواهم شد.

باز هم تبریکات ما را به مناسبت فرا رسیدن سال ۱۹۲۰ پذیرا باشید.

جیم

فوریه ۱۹۲۰

گیرنده: خانم ژوزفین مورای

فرستنده: جیمز جویس

شماره ۲ خیابان سانیتا

تریست.

خاله ژوزفین عزیز: امیدوارم خوب باشید و آن عمل جراحی را که در نامه‌تان به آن اشاره کرده بودید با موفقیت پشت سر گذاشته باشید. برای ارسال مجله‌ها خیلی ممنون. من باز هم اطلاعاتی درباره آن کلیسای ستاره دریا می‌خواهم: آیا دم ساحل پیچک دارد؟ آیا درخت‌های مهتابی لی‌هی کنار آن است یا نزدیک آن؟ اگر نزدیک آن است از آن‌جا تا ساحل چند پله دارد؟ من همچنین خواهان هر اطلاعاتی درباره زایشگاه خیابان هولیس هستم: شایعه، حقیقت هرچه که بتوانید به دست آورید. دو فصل از کتاب من* ناتمام می‌ماند تا شما این اطلاعات را برایم فراهم آورید. بنابراین بسیار ممنون می‌شوم اگر چند ساعت از وقتتان را برایم فدا کنید و نامه مشرووحی با ذکر جزئیات برایم بنویسید. رمانم** به زبان سوئدی ترجمه شده است. ترجمه ایتالیایی تبعیدی‌ها در ماه آوریل منتشر می‌شود. سانسور در امریکا تمام نسخه‌های آخرین شماره مجله لیتل ریو را سوزاند به این گناه که بخشی از کتاب اولیس مرا چاپ کرده بود.

جیم

هفدهم ژوئن ۱۹۲۰

(کارت پستال)

گیرنده: خانم ژوزفین مورای

فرستنده: جیمز جویس

شماره ۲ خیابان سانیتا،

تریست.

خاله ژوزفین عزیز: برای ارسال نامه خیلی ممنون. در پاسخ آن نامه مفصلی

*- نوزیکا و ورزاوهای خورشید. **- تصویر هنرمند در جوانی.

می‌نویسم. و اما درباره آن مجله ارگان شهربانی یا اخبار شهربانی و یا هر مزخرف دیگری که
اسمش است، این را که همیشه خدا در دکه‌های روزنامه‌فروشی‌ها به حراج می‌گذاشتند.
فکر کنم اخبار غلط به شما داده‌اند. شاید هم از مقررات جدید است. اشکالی ندارد. ممکن
است برایم مجله ریولد، یا شماره‌های آخر هفته اخبار جهان را بخرید. این‌ها را برایم نگه
دارید تا برایتان کارتی بفرستم و بگویم به کجا، پاریس یا لندن، بفرستید. ما قرار است،
فکر کنم در عرض دو هفته آینده، از این‌جا برویم. اما من باید یک هفته‌ای را بین پاریس و
لندن بگذرانم. لطفاً جواب را زودتر بفرستید. متشکرم.

جیم

۱۲ اکتبر ۱۹۲۱

گیرنده: خانم ژوزفین مورای

فرستنده: جیمز جویس

شماره ۹ خیابان یونیورسیتی

پاریس هفت.

خاله ژوزفین عزیز: ممنون برای این‌که به نامه‌ام زود جواب دادید. اولیس رمانی است
قطور در ۸۰۰ صفحه با قطعی حدود ۲۷/۵×۱۵/۵ و قاعدتاً باید در سه هفته آینده منتشر
شود. نسخه‌های ارزان قیمت آن سه پوند است و نسخه‌های زرکوب هفت پوند. من
برایتان یک نسخه می‌فرستم. ناشر به من نسخه‌های مجانی خیلی کم داده و این چندتایی
که دارم خیلی برایم عزیزاند.

من خواستار اطلاعاتی، شایعه، حقیقت هرچه که به یاد آورید، درباره خانواده پاول
هستم. بیشتر درباره مادر خانواده و دخترهایش. کدام یک از آنها خارج به دنیا آمد؟ خانم
پاول کی مرد؟ من تا به حال هرچه شنیده‌ام درباره گاس و چارلی بوده و در مورد برادر
سوم چیزی شنیده‌ام. خانم گالا، خانم کلینچ و خانم راسل زنان این خانواده بودند. این‌ها
قبل از ازدواج کجا زندگی می‌کردند؟ سرگرد (نمی‌دانم سرگرد بود یا درجه دیگری
داشت؟) کی مُرد؟ همچنین هر اطلاعاتی که بتوانید درباره خانواده دیلون بدهید برایم مفید
است (منظورم مت دیلون و همه دختران اوست: تینی، فلوی، آتی، سارا، ننی و ممی. به خصوص

دربارهٔ این آخری، یعنی همان زن سیگاری که نیپی اسپانیایی داشت). خاله جان یک ورقه کاغذ و یک مداد بردارید و هر اباطیلی از این آدم‌ها به یاد می‌آورید قشنگ و مشروح برایم بنویسید.

ممکن است کسی را بفرستید بی‌روید سامریل و آدرس پستی پدرم را بگیرد؟ حدود یک ماه پیش برای لوسیا نامه‌ای فرستاد. نامه‌ای جالب که مانند این گراورهای روی مس بود. با توجه به نامه‌ای که از او دیدم به نظر من خوب کاری می‌کند که تنها بیرون نمی‌رود و همیشه کسی همراهش می‌رود تا مواظبش باشد. بماند که در سرزمین باستانی ایرلند ما هر کس از خانه بیرون آید جان عزیزش را در کف دستش گذاشته است. خیلی متأسفم که شنیدم آن واقعهٔ دردناک در خانوادهٔ شما هم اتفاق افتاد. در این وضعیت انصاف نیست که به شما در سربدهم اما چه کنم که به این اطلاعات نیاز دارم و آنها را خیلی هم زود می‌خواهم. اگر آن مملکت به سلاح‌خانه تبدیل نشده بود خودم می‌توانستم یک سفر بیایم و هرچه را می‌خواهم به دست آورم. این نامه را با عجلهٔ فراوان نوشتم. با گرمترین سلام‌ها: جیم

بعدالتحریر: اگر می‌خواهید اولیس را بخوانید به نظر من اول بهتر است اودیسهٔ هومر را بخوانید. می‌توانید نسخه‌ای از ترجمهٔ آن را به انگلیسی بخرید و یا از کتابخانه امانت بگیرید. راستی فراموش کردم بپرسم دربارهٔ آن هاتری که در خیابان کلون لیف زندگی می‌کرد و همین‌طور دربارهٔ آلف برگان* چه می‌دانید. منظورم این است که آخر و عاقبت آنها به کجا کشید. من می‌دانم مناسبت‌ها و ارتباط‌های آدم‌ها [در دوبلین] چگونه بود. نیازی نیست این‌ها را از کسی بپرسید. من دارم به شما نامه می‌نویسم و از شما می‌خواهم. اگر می‌دانید و چیزی به خاطر می‌آورید برایم بنویسید و الا من نیازی به کمک هموطنانم ندارم، خواه کمک مادی باشد یا معنوی. نشانی کامل پستی‌تان را برایم بنویسید. هنوز هم در بالی‌بو زندگی می‌کنید؟

* - آلفرد برگان (Bergan). متوفی به سال ۱۹۵۰. زمانی دستیار کلاتر دوبلین لانگ جان کلاسی بود و با همین مشخصات و هویت در رمان اولیس ظاهر شده است. آلفرد بعدها منشی دبرید چارلز شد و در دفتر وکالت او در خیابان کلیبر کار می‌کرد. او دوست صمیمی پدر جویس بود.

گیرنده: خانم ژوزفین مورای

فرستنده: جیمز جویس

شماره ۹ خیابان یونیورسیتی

خاله ژوزفین عزیز: برای ارسال اطلاعات سپاسگزارم. از محتوای این نامه حتماً می‌فهمید که چرا این قدر گرفتارم که نمی‌توانم برایتان نامه‌ای مفصل بنویسم. اولیسم باید هیجدهم یا بیستم همین ماه روانه بازار شود. دو سؤال دیگر: بروید ببینید یک آدم عادی می‌تواند از نرده‌های دور خیابان اِکس بالا رود (از توی جاده و یا از روی پله‌ها)، از کوتاه‌ترین نرده که تا زمین بیشتر از یک متر فاصله ندارد خم می‌شود و پایین بپرد؟ من یک بار مردی را دیدم که راحت پایین پرید اما او هیکلی ورزیده داشت. من برای نوشتن یک پاراگراف از رمانم به جزئیات کامل این اطلاعات نیاز دارم. و اما سؤال دوم: آیا دربارۀ مَمی دختر مت دیلون که در اسپانیا زندگی می‌کرد چیزی می‌دانید؟ اگر اطلاعاتی دارید حتماً برایم بنویسید. آیا هیچ‌کدام از دوست دخترهایتان آنجا رفته است؟ سؤال سوم و آخرین سؤال: آیا آن سرمای ماه فوریه سال ۱۸۹۳ را به خاطر می‌آورید؟ فکر کنم در آن سال منزلتان در خیابان کلان برازیل بود. می‌خواهم بدانم آیا نهر آب در آن سال یخ بست یا نه و اگر جواب مثبت است کسی هم روی آن اسکیت بازی می‌کرد؟ با گرمترین سلام‌ها: جیم.

دهم نوامبر ۱۹۲۲

گیرنده: خانم ژوزفین مورای

فرستنده: جیمز جویس

هتل سوئیس، نیس.

خاله ژوزفین عزیز: این نامه را سعی می‌کنم کوتاه‌تر بنویسم. از این‌که جورجیو و لوسیا را بچه خطاب کردید، اصلاً ناراحت نشدم. من هم آنها را بچه می‌دانم. خوشحالم که می‌شنوم کتابم در کتابفروشی‌های آن دیار وجود دارد. بماند که حتماً دیگر جزیره‌نشینان [هموطن] مثل شما نیستند که نسبت به قیمت کتاب بی‌تفاوت باشند.

نوشته بودید چارلی^{***} دارد آن را می‌خواند و برایم می‌نویسد و خواهید گفت که چگونه از عهده خواندن آن برآمده است و نظرش درباره آن چیست. آیا او مشغول روزنامه‌نگاری است؟ اگر هست امیدوارم پیوسته مطالبی برای نوشتن داشته باشد. اما در آن وضعیت چه طور می‌تواند چیزی بنویسد که به جایی برنخورد؟ از نامه‌تان این طور می‌فهمم که اولیس را هنوز تمام نکرده‌اید. همان طور که برتی^{**} هم آن را به پایان نرسانده است؟ فکر کنم در این مسابقه نورا همۀ شما را شکست بدهد. اگر جلد کتاب را هم حساب کنیم جمعاً بیست و هفت صفحه از اولیس را خوانده است.

می‌گویید در این کتاب چیزهای زیادی را نمی‌فهمید. من که برایتان نوشته بودم اول او دیسه را بخوانید. چون شما این کار را نکردید از ناشرم خواستم مقاله‌ای را برایتان بفرستد که بعضی از نکات کتاب را روشن می‌کند. بعد از خواندن این مقاله حتماً کتاب ماجراهای اولیس اثر چارلز لمپ را تهیه کنید (کتابی که داستان هومر را به زبان انگلیسی ساده‌ای تعریف می‌کند). می‌توانید این کتاب را در یک شب به پایان برسانید. این کتاب با قیمتی ارزان، مثلاً دوسه شیلینگ، در کتابفروشی‌هایی مثل جیل، براون و یا نولان در دسترس است. بعد از مطالعه این کتاب دوباره اولیس را بخوانید.

در نامه‌های قبلی از شما پرسیده بودم نکنند آن نسخه از اولیس را که برایتان فرستادم به کسی قرض دادید چون اصلاً به آن اشارهای نکرده بودید. شبی که آیس و کت سی با ما شام خوردند درباره این کتاب از آنها سؤال کردم و از حرف‌هایشان این طور فهمیدم که کسی در بلک راک آن را از شما گرفته است. البته آن شب اطراف میز ما چند پیشخدمت مرتب سروصدا می‌کردند و نمی‌گذاشتند درست بفهمم چه می‌گویند.

پس امیدوارم این بی‌ادبی را که به دیدارتان نیامدم و نامه‌ای هم در پاسخ دریافت نکردم عروسی ننوشتم بر من بخشیده باشید. نوشته بودید، آنجا همه چیز خوب و آرام و شرایط برای دیدار دیگر ایده‌آل است (فقط این نظرتان را مقایسه کنید با نوشته ضمیمه این نامه^{***} که آن را پدر روحانی مقدسی نوشته که در عمرش یک بار هم دروغ نگفته است). همچنین از آنجا که سفر قبل برایم دویست پوند خرج برداشت و در ضمن

***- یکی از برادران جویس است. **- برنارد مورای، پسر خاله ژوزفین است.

***- مطلب ضمیمه نامه گم شده است.

عمل چشمم نیز خیلی نزدیک است و خدا می‌داند این بار صورت حسابم چه قدر خواهد شد، پس دیگر سفری در کار نیست. نوشته بودید بیشتر مردم ایرلند سنگدل شده‌اند. واقعاً نیز همین‌طور است و انگار هرچه می‌گذرد سبک‌مغزتر هم می‌شوند. وقتی عموی نورا ماجرای او را شنید که خود را روی زمین انداخته بود و رگباری از گلوله‌های قدیمی ایرلندی به سویش شلیک می‌شد نزدیک بود از فرط خنده از روی صندلی پایین بیفتد. او یکی از معدود هواداران من و از کسانی است که خوبی‌ام را می‌خواهد و هر کمکی از دستش برآید از من دریغ نمی‌کند و بارها کمک کرده است.

ما احتمالاً می‌توانیم یکدیگر را در لندن ببینیم. قصد دارم اوایل بهار و بعد از آن تابستان به آنجا بروم. این برنامه منطقی‌تری است. ما روز یکشنبه به پاریس برمی‌گردیم. پس نامه بعدی را به نشانی زیر بفرستید:

جیمز جویس

توسط کتابفروشی شکسپیر و شرکا

شماره دوازده خیابان اودئون

پاریس هفت.

هر وقت به این نشانی برایم نامه بفرستید حتماً به دستم می‌رسد.

برایم هرچه دوست دارید بنویسید. هر نوع بروشور، قبض‌های بنگاه‌های کارگشایی، بریده جراید، قبض‌های رسید برایم بسیار جالب‌اند و از خواندنشان لذت می‌برم. با سلام‌های فراوان از سوی همه ما: جیم.

بیست و یکم دسامبر ۱۹۲۲

گیرنده: خانم ژوزفین مورای

فرستنده: جیمز جویس

شماره ۲۶ خیابان چارلز فلوکه

پاریس هفت.

خاله ژوزفین عزیزم: پیش از هر چیز برایتان کریسمسی شاد و سال نوی خوب آرزو می‌کنم. من سال جدیدم را با یک عمل جراحی شروع می‌کنم اما بعد از آن امیدوارم

بینایی‌ام کاملاً بهبود یابد. خوشحالم که علی‌رغم آن فضای زنده و خیلی جالب! آن‌جا شما همچنان خوب و سرحال هستید. فکر کنم مجله کرایتون و انگلیش ریویو باید قاعدتاً به دستتان رسیده باشد. کرایتریون را باید بلافاصله بعد از ارسال رمان برایتان پست کرده باشند اما آن کتاب لمب، ماجراه‌های اولیس، را که به شما توصیه کردم بخوانید باید خودتان تهیه کنید. تا آن‌جا که بینایی‌ام اجازه می‌دهد پیوسته می‌کوشم یادداشت‌هایم را جمع‌آوری کنم و گاهی در میان این نوشته‌ها به اسم کسانی یرمی‌خورم که مربوط به نسل قدیم‌اند و وقتی من پسر بچه بودم با خانواده ما ارتباط داشتند. نمی‌دانم اگر کتاب تمرین دوران دبستانی‌ام را برایتان بفرستم که اسم آدم‌های مختلف بالای صفحات آن نوشته شده ممکن است لطفی در حقم بکنید (البته هر وقت فرصت دارید و چیز تازه‌ای به یادتان می‌آید) و با مداد یا قلم هر چیز جالبی را از این‌ها به یاد می‌آورید برام بنویسید. هرچه باشد. مثلاً جزئیات لباس، ضعف‌ها و عیوب، سرگرمی‌ها، وضع ظاهری، چگونگی مردن، صدا، محل سکونت و جزئیاتی مانند این‌ها. درست همان‌طور که ریز و دقیق به پرسش‌هایم درباره سرگرد پاول جواب دادید، یعنی همان سرگرد که در اولیس به سرگرد تویدی، پدر خانم بلوم، تبدیل شد. این آدم‌ها جملگی در زمره نسلی منقرض‌اند و به نظرم بسیاری از آنها دارای شخصیت طرفه‌ای بوده‌اند. من اصلاً عجله ندارم. کتاب تمرین را می‌توانید تا شش ماه دیگر نزد خودتان نگه دارید و اگر مایل نبودید [به سؤال‌هایم پاسخ دهید] آن را برام پس بفرستید اما من بسیار مدیون و ممنونتان می‌شوم اگر این جزئیات را برام بنویسید زیرا شما تنها کسی هستید که احتمالاً مطالب زیادی درباره این آدم‌ها می‌دانید.

امیدوارم این نامه در لذت و شادی کریسمس شما شریک باشد. با گرمترین سلام‌ها از سوی خود و دیگر افراد خانواده.

جیم

... و این آخرین نامه‌ای است که جیمز جویس برای خاله ژوزفین می‌نویسد و خاله بیست و دو روز بعد از نوشته شدن این نامه می‌میرد و بدین‌گونه ارتباط جویس با ایرلند تقریباً قطع می‌شود و این رابطه نامه‌نگاری نیز به پایان می‌رسد:

خاله ژوزفین عزیز: وقتی دیشب نامه چارلز به دستم رسید فوراً تلگرافی برایتان فرستادم که چه قدر از دریافت خبر ناگهانی بیماری شما ناراحت و غافلگیر شدیم. امیدوارم او درباره [بیماری شما] اشتباه کرده باشد. حتی دو سه هفته پیش که لندن بودم به خودم می‌گفتم حتماً شما هم می‌آیید. برای آلیس نامه نوشتم و پیش از ترک پاریس چند بار به او تلفن زدم اما او همچنان در دوبلین بود* . در بیمارستان (سنت جورج) به من گفتند علت اصلی بیماری دردناک شما غیبت او بوده است. فکر می‌کردم برای تعطیلات جایی رفته است. به یاد ندارم شما هرگز بیمار شده باشید و از صمیم قلب امیدوارم با قدرت و توانایی که در شما سراغ دارم بتوانید این فشار وحشتناک را پشت سر بگذارید. بیماری شما هرچه که هست چارلی در این باره چیزی ننوشته بود. این روزها من بیشتر از گذشته به لندن می‌روم و خیلی دلم می‌خواست شما را آنجا می‌دیدم و یا به همین زودی در دوبلین ببینم. تازه دیروز صبح با خود تصمیم گرفته بودم نامه‌ای برایتان بنویسم - طبق معمول نامه‌ای حاوی پرسش‌هایی در باره دوران کودکی‌ام، زیرا شما یکی از آن دو نفری در ایرلند هستید که می‌توانید اطلاعاتی در این باره در اختیارم بگذارید. چارلی پیام بسیار گرم‌تان را به من رساند و این کارتان در من بسیار تأثیر گذاشت و چه قدر برایم جالب بود که آن قدر برایتان ارزش داشته‌ام که حتی در این لحظات غم‌انگیز مرا از یاد نبرده‌اید. شما در دوره جوانی‌ام این قدر به من محبت داشتید که مرا به خودتان وابسته کردید. شما با کمک‌ها، نصیحت‌ها و همدلی‌هایتان، به خصوص پس از مرگ مادرم، مرا بسیار مدیون خودتان کردید و این پیام اخیرتان در واقع چیزی جز سرزنش برایم نبود و شرم‌نده‌ام کردید. لذتی بالاتر از این برایم نیست که بار دیگر با هم درباره

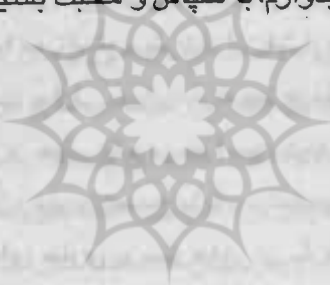
* - به خاطر اختناق حاکم بر ایرلند جویس مجبور است سر بسته صحبت کند و در این جا به خاله اش می‌رساند که می‌داند دختر خاله ژوزفین در زندان است (مترجم).

موضوع‌های مختلف صحبت کنیم. زبان معمول قاصر از آن است و نمی‌تواند به من یاری کند که احساساتم را نسبت به شما بیان کنم و اگر همچنان با بی‌زاری تمام از همین زبان الکن دارم استفاده می‌کنم به این خاطر است که رشته‌های بسیاری از احترام و علاقه مرا به شما پیوند می‌دهد. امیدوارم این سخنان شتابزده را از من بپذیرید. اگر بپذیرید همیشه خوشحال و سربلند خواهم بود.

نورا، جورجیو و لوسیا برایتان آرزوی بهبودی می‌کنند. امیدوارم بار دیگر آنها را ببینید زیرا می‌دانم چه قدر این سه را دوست دارید. می‌خواهم به چارلی تلگراف بزنم که مرا در جریان وضعیت شما قرار بدهد.

نامه چارلی آن قدر غم‌انگیز است که می‌گوید باید آن کلام آخر* را برایتان بنویسم، واژه‌ای که حتی دلم نمی‌آید بر قلم جاری کنم. مرا ببخشید اگر اکراه من از نوشتن این کلام اشتباه است. در عوض در پایان باز هم با زبانی الکن از شما تشکر می‌کنم و به رغم خبرهای ناخوشایند همچنان امیدوارم. با سپاس و محبت بسیار

خواهرزاده‌تان: جیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی